

و خمر و طلا و نقره و دود فیل و چهار پسر بهواکن داخل شکر عظم  
 اثر شده بد اید اما دست پناه و لیرخان رسیدند و کلا اظهار نمودند  
 که کسی نه بخیر فیل تیر . . . مشکش حال را تا رسیدن شکر  
 عظم اثر بنگهد که از جمله اقبالی که بصره را که در شده گرفته احوال  
 سید ادریم و همان لحظه ایسان ایشان بعرض نواب مستغنی  
 عن الالقیاب رسید بنا بر فرموده مابین دایره اما دست پناه  
 و لیرخان و نواب مستغنی عن الالقیاب توقف نمودند روز دیگر  
 طلا و نقره وزن کرد و بجز آنه عامه بردند و پسرهای بهواکن را بخدمت  
 نواب مستغنی عن الالقیاب آوردند و چون ظاهر شد که بجای پسر  
 گسائین برادر در او داشتند آمد و مقدر شد که برادر او در او  
 و سپس فرستاد پسر را بیادند چون حسب الفرم بود  
 بعمل آمد پسر که مبتلا برض آبد بود آوردند نواب مستغنی  
 عن الالقیاب فرمود که بگو . . . گسائین و پسر دارد یکی از بطن  
 خواهر راجه است و این که فرستاد و از رحم دیگر است آن  
 یکی را عوض این یک نفر ستند و کلا معروض داشتند  
 که قبل ادریم بخدمت و از آن پسر که از خواهر راجه متولد شده بود  
 و در بعثت حیات سپرد و چون بدلی بهوکن و جمعی دیگر از هند و  
 مسلمان ملک آشام که در ملازمت از اینه اتا این هنگام فتح

قبیح نفاق بر حسن اتفاق ننگزید. بودند بر این معنی گواهی دادند  
فرمود که یکی از دو پسر بر بهو کن که آنها هم از لحم یکی از اخوات  
را جدا کردند و نهاد رینو لا مرده معاوضه کند بهو کنها از این معنی  
سرباز زده گفتند این مطلب سوای مضمون قولنامه است  
و ما مضامین قولنامه خاطر نشین را جدا کرده ایم حالا که این سخن  
با او در میان نیم جوابی غیر از شمشیر تیز و خنجر خون ریز نخواهیم  
یافت نواب مستغنی عن الالقاب در باب تبدیل پسر  
بامارت پناه دلیر خان تاکید نمود و امارت پناه کس خود را مع خواهد  
بهو کن کرد نزد بهو کنها فرستاده در قبول این امر بوعده و وعید  
ببالغه کرد و بعد از بیفتادن نواب مستغنی عن الالقاب  
بکمان آنکه اگر امارت پناه دلیر خان درین باب جد و کد بیشتر  
نمودی بر این معنی صورت وقوع یافتی فی البسمه غبار  
خاطری از امارت پناه دلیر خان بر ساینده خان مذکور مشافهت  
بصیقل و جوه مستقول در زودن که در وقت مظنه مذکور کوشید  
و اولاد بهو کن حواله امارت پناه شد و کل نزول دختر در عقب  
سراپرد. نواب مستغنی عن الالقاب مقصد گشت و قولنامه  
داده تعهد نامه گرفته شد و جماعه که جهت آوردن اقبال بدلات  
بدلی بهو کن بصحرارفته بودند نیم جمادی الثانی یا زده زنجیر فیل

لرفته آوردند شب هنگام یکی از ان اقبالی را با شد و جانب  
 لوه و صحرارفت و هر چند مردم بر اثر شش لرفته بیشتر جستند  
 کمتر یافتند تا پنج وعده هم جمادی الثانی حال پنجم جاووس میمنت  
 مانوس مطابق سنن ثلث و سبعین و الف بجمری چون قانون  
 مهالسی راست شد و ساز مه دند پیچنگ آمد کوس کوچ بصوب  
 بذکا بصوت العود احمد را بند آورد کرد و وطن ارتحال از  
 ملک آشام نفر مراجعت را بصراب دو ال نواختن گرفت  
 نغیر از شادی صغیر بر کشید و سنج از جور می دستنگ زن  
 کردید که نارالب از خوشی فراهم نیامد و سر ناز در تعجب  
 از وقوع اینکالت بر تن چشم شده دادان حسینی آهنگ  
 حجاز و عبیر مقام که در دو گاه صبح و شام بعد از ادای فریضه  
 پنجگانه را بی از ان سه زمین و جبال نهادند مثال پنجمه را وی  
 ابتهال از درگاه ایزد متعال سوال می نمودند و کوچک و  
 بزرگ و مخالف و موافق مویکب ظفر فرجام که از شور چارگاه  
 چیرگی و خیرگی مقهوران در سه صگاه تابستان و برسات و  
 زمستان منحیر و سه گره ان شده مانند عشاق بیطافت  
 مشتاق معشوق مراجعت بودند بمجروح شنیدن این ترانه راحت  
 افزا دسه و محنت فرسا از هر گوشه بی برده با حصول از نگله دل

مشخوف پامی کوهان و در قص کنان بدستور روز نوروز  
همه بگرداد رنگار گرفته مبارک باد می سرانیده \* شعر \*

\* چه غنماست که دولت بر آسمان آگند \*

\* چه شاد یست که اقبال در جهان آگند \*

معملاً خایق حیاتی تیره و عمری دوباره تصور کرده پراده افتاده  
نواب مستعنی عن القاب پالکی سوار عارم شد و بعد از  
طی اندک مسافتی قبلی که شب گذشته را شده و جانب  
صحرا و کوه در ده منقوه الاثر کردیده بود بی قاید و سابق بر سر راه  
آمد فریب بغیلان سر جاورد سید و قیلبانی خود را به پشتش  
رسانیده در حلقه انقیاد کشید نواب مستعنی عن القاب  
از استماع این معنی خوشوقت گشته تفرات نیک گرفت و  
فضا ازین ماجرا شکفت و گفت \* شعر \*

\* ای طفلان دهر که تو ز پستان حرص و آرز \*

\* در روی دو شبر دولت و اقبال بر کمی \*

\* در عهد عهد غره شوار فریب او \*

\* یاد آور از زمان بزرگان بر کمی \*

و جماعت داری از نو کران سرکار نوابی سسی بقاسم  
بیگ بهر اولی بر فوجی مقرر شد که حاضرت شکر بوده یک منزل عقب

مسکرت نزل می نمود و باشد اشامیان غد از که بر سر  
 به لوی بهوکن مجتمع گشته بودند اکثری متذوق گشته بعضی از مسلمانان  
 و قلبی از اشامیان آن حدود مراقبت لشکر ظفر و رود اختیار  
 کردند راجه التماس نمود که متوطنان این ملک از هر اهل سوکب  
 نصرت قرین ممنوع گردند نواب ستغنی عن اللقب فرمود  
 که ما با کراه کسی را با خود نمی بریم و تکلیف مراقبت نیز نمی کنیم  
 اما جمعی که با اختیار ارا در آمدن از این ملک داشته باشند  
 آنها را مانع نمی شویم و در باب عدم تعرض بر عا یا مال و عیال  
 آنها بیشتر از پیشتر بعسا که فیروز می ماثرفد غن فرمود و در  
 سرعت سیر مبالغه نمود و کوچ بر کوچ منازل ضویند و مراحل  
 بعید و پیچیدن گرفت و فی السجده تخفیفی در آلام جسمانی پدید آمد  
 چون برتر مهانی رسید و بکشتی از آب عبور نمود و شش کشتیمای  
 کوس بسپار از مسلمانان و آشامی ملهو ظگشت که از کهرگانو  
 با نجا آمده و می آیند و خبر رسید که چون کشتیمای فرستاده  
 ابن حسین که در این نزدیکی بکهرگانو رسیده و قاب حمل اسباب  
 سرکار باد شاهی نگردد و میر مرتضی در فکر بهرسانیدن  
 کشتیمای فاده لاجرم هنوز از کهرگانون بر نیامده و از آنکه توقف  
 در انتظار وصول میرزا کورد در آن مقام ملایم طبع شریف

نبود و فرستادن محمد مراد بیگ نیز چنانچه قرار یافته بود بنا بر  
 بعضی موانع بوقوع نیامد مقرر شد که تهمانه داران چارنگ و کچپور  
 و دیوگانو تا آمدن میر مرتضی در تهاجمات خود بوده و فنی که  
 مشارالیه عازم لکهنو گشته و مشرفه طرافقت بجارند و ازانظار  
 نکشیدن و کونک نزد میر مرتضی نفرستادن و توقف تهاجمات  
 سر راه تسلی میر مذکور نمودن طبایع حیران و دلها نگران گشت  
 فی الواقع اگر متناهی قصد غدری نمودندی مردم تهاجمات سر  
 راه که هیچ کدام بمسافت کمتر از یکروزه راه نبود بکار مومی الیه  
 نیامدندی

\* شمر \*

تا تو از بغداد در بیستی رسی \* در کلاته بزرگ گذارد کلاغ  
 نواب مستغنی عن الاقاب پروانه بمیر مرتضی منی بر توجه  
 خود بنا بر اقتضای بعضی امور بلکهنو گردان نظار کشیدن  
 در آن مقام از سال نموده از تره مانی کوچ فرمود درینو لای بعضی  
 از رعایای کامروپ که در نامروپ و نواحی آن محبوس بودند  
 را نسی یافته مع فرزند آن بدلی بهو کن رسیدند \*

\* گفتار در رسیدن نواب مستغنی عن الاقاب در لکهنو \*

بمرازه رفتن از انجا به بروی قله و عازم شدن از آن موضع

بمخبره روانه انتقال نمودن اجوار رحمت ملک غفور \*

بنا بر این بست و در نیم شهر جمادی الثانی نواب مستغنی  
 عن الاللقاب از منزل دیوگانا نو بر کشتی سوار شده بلکه هوگر  
 نزول فرموده و این حسین را نیز عطف و تحمین اختصاص  
 بخشید و درین ایام کمال خفت در امراض آن عالی منزلت  
 بهر سید و برای وصول بست و پنج رنجیر فیصله تدریجاً شکس  
 حال و آمدن میر مرتضی چند روز مقام شد و چون میرزا کور با جمیع  
 مردم و اسباب و اموال با خلقی کثیر از کور و انانیت آن  
 ملک که بر ضار و غت رفاقت گزیدند رسید و اذیال تدریجاً  
 پیشکش حال نیز سید نواب مستغنی عن الاللقاب  
 با عادت پناه و لیرخان لغت چون سرانجام تمام سرد زمین  
 در آنک و در مرید و غبیره که در تصرف رات آشام بود و درینو  
 ضمیر ممالک بادشاهی کشته و انتظام مرام گداشته که چند سال  
 است مختل شده نمودن و بعد از آن بکوجب بهار رفته تنبیر رات  
 ابحا و ضبط ولایت مذکور که آن لارم و ایام بر سعادت عنقریب  
 می رسد توقف من در انتظار بقیر اذیال پیشکش حال  
 درین صورت از صواب بعید و بودن شما جهت حصول  
 آن مطلب درین موضع بمصالح قریب است اما رت پناه  
 انگشت قبول بردیده نهاد و غیر از محمود بیگ بخششی و محمد مراد

بیگ در اقم حروف و جمیع بنده های بادشاهی و تمام نوازه  
 حسب الاشاره به راهی امارت پناه دلیرخان معین شدند و مقدر  
 شد که دلیرخان کس نزد راجه فرستاده بزودی اخیال را  
 طلب نماید و تا در روز انتظار بکشد اگر در مدت مسطور  
 اثری از اخیال مذکور پیدا نگردد روانه شده خود را بنواب  
 مستغنی عن الالقاب رساند تا حال دیگر سامان و استظهار  
 تمام باز متوجه آشام گردند در وصایای بعضی از حکما منظر در آمد  
 که « یضحک الاجل علی الامل و لتقدیر علی التدبیر و الرزق علی الطلب »  
 القصد بنا بر قرار معهود است و هشتم شهر جمادی الثانی نواب  
 مستغنی عن الالقاب امارت پناه دلیرخان را با جمیع بندگان  
 به دشاہی در لکھو نگار گماشته نشستی سواد اعازم گواہتی شد  
 و اولاد مرہونہ بہوا کن ما ذم رکاب ظفر انتساب گشتند  
 و مقدر شد که شکر بر اہ حشکی بر ساحل صمت دکن کول  
 تا محاذی بری تہ رفتہ انجا از دیای بر مہا پتر معبر گردد و  
 دلشید خان را ضی بہوقف در لکھو گزشتہ رفیق را بیت  
 نصرت آیت گردید و صلح ماہ کلیا بر مورد شکر ظفر اثر گشت  
 و سید حسین خویش سید نصیر الدین خان مرحوم و شیخ  
 محمد صادق بلاذمت مشرف گردیدند و شیخ مذکور کہ بکھیدہ



فیلی نامور گشته بود معروض داشت که ده زنجیر فیلی را  
 پیدا شده مقرر شد که سید و شیخ بدستور سابق در  
 کلیا بر بوده بعد از آنکه امارت پناه و لیرخان بر سر راه خان  
 مذکور با فیال سابق تو حال بیابند و غره شهر رجب از آن موضع  
 کوچ شده و نواب مستغنی عن الالقاب جهت ما حفظه  
 هر دو دری که داخل پیشکش شده و احتیاط سرور راجه  
 آشام و ملک بادشاهی و سیر صحرائی کچلی پالکی سوار بر راه  
 دامن کوه ردانه گردید و آن طریق با وجود ویرانی جنگل انبوهی  
 داشت و در هیچ عهد شکر می بان راه نرفته بود و جمعی از آشنای  
 متوطن آن نواحی قبل ازین بنا بر فرسوده نواب مستغنی  
 عن الالقاب جنگل بریده راهی که پنج شش سوار پهلوی هم  
 توانند رفت ساخته بودند منزل اول و دوم هشت کرده برپایی  
 و منزل سیوم و چهارم چهارده کرده و دو ازده کرده برپایی شده و چهارم  
 شهر مذکور از دریای کلنگ موکب منصور بکشتی عبور نمود  
 پای قاده کچلی محیم عک گشت درین چهار روز راه چارپا را غیر  
 از گاه و مردم را جز میاه عنده ای بدست نیامد از آن گاه فیلان قوی  
 هیکل و پای دان و نواب مهیب شما بل در آن صحرا افزون  
 از حصه و احصا بنظر در آمد درین منزل جهت آمدن مادر و پسر

کرد هیچ راجه درنگ که در آشام مرده بود و انتظار ملازمت  
 راجه: و مریه چند روز مقام شد نواب مستغنی عن اللقباب  
 برادر راجه راجه دو مریه را که هنگام توجیه با آشام در نواحی  
 همین مقام بنحست رسید و بنا بر فرموده ملازم رکاب نصرت  
 امتساب بود و فرمود که بزودی رفته عم خود را بیار و چون بسبب  
 کوفت ذات الصدور و اماس و غله زیر پستان چپ گاه گاهی  
 نواب مستغنی عن القباب را ضیق النفس حادث می شد  
 بعد از آن شدن الکه هو کربد لالت جراه و لند و گوگرد و سعه تا یک هفته  
 هر روز سه چهار ماشه تناول فرمود پس از آن بتجویز معالج فرنگی  
 روزی چهار ماشه تریاق قاروق و روغن زیتون و روغن باد بیان  
 میل نمود بعد از آن از مضمون رای العلیل علیل غافل گشته برای  
 خود تا یک هفته حبر الیهو خورد و هر چند حکیر کریم ازین دو استکانت  
 عظیم نمود: • بصریح و کنایت منع کرد مفید نیفتاد • قطره •  
 فساد دست پنج انگشت دارد • چو خواهد از یکی گامی بر آرد •  
 دو بر چشمش نهد • یک در بر گوش • یکی بر لب نهد گوید که خاموش •  
 درین منزل ضیق النفس شدید و خفقان قوی طاری شد •  
 و اماس با شدت کرده دست راست و شکم نیز درم  
 کرد و عطش عظیم غالب گشت و گاه گاهی شمال نیز عارض

مگر دید اعیانا قطره خونی با بغمه فوحه از سرف ظاهر می شد  
 و ذهن حکیم بحدوث قرص شش و استقامی طبعی مستقل  
 گشت یا زدهم شهره کور مادر و پسر مکردهج متوفی ما ذمت  
 نمودند چون مادر مکردهج مصدر خدمات در ایام برسات چنانچه  
 سبق ذکر یافت شد بود بانعام دوشال و سه یارچه منوج  
 بزردا بر ششم سرافرازد گشته مشمول انواع الطاف و اعطاف  
 مگر دید و پسر مکردهج را که زیاده از دوازده مرحله از مراحل  
 سنین عمر طی نگردیده بود خلعت زدایس و کمر خنجر مرصع ثمین مرحمت  
 کرده بدست خود قشق را جگلی بر پیشانیش کشید و در همان روز  
 مادر را چه دو مرید که میان زمینداران ملک دکن کول که داخل  
 پیشکش شده اند و عهد تری نیست نیز رسید و بگوشش  
 ساقتر گشت و یک رنجیر فیل کندگان پیشکش کرد و معروض  
 که چون پسر بسبب اشتداد مرض قدرت بر حرکت  
 ندارد از شهرت ملازمت محروم گردید و مشار الیهما نیز  
 بانعام دوشال و سه یارچه ابریشمی مهابه شد اما چون از  
 عهد پسر شش بوی غدیری به مشام می رسید زیاده  
 توجه و التفاتی ندید درین منزل نوبتی آخر ای روز بی انکه ابری  
 در میان آسمان و سما بی برکنار افق ظاهر باشد صدای

مهیب مانده آواز را بعد فوجی از کوهستان بلند شد و بعد از آن  
 بی فاصله در زمین معسکری لزله شدت ظهور نمود که بی اختیار  
 جاس و قائم و متکی و نایم متحرک گشته افطراب عظیم  
 در فلایق بهم رسیده و این حالت تا نیم گهری گهریالی منتهی گردید  
 سیزدهم راجب از کجایی کوچ شده، موضع پانزده که مقابل  
 نصابه گواهی آن روی آب واقع شده، محل نزول گشت  
 محمد بیگ فوجدار گواهی بهارست رسیده و معروض داشت که  
 ششاد و چهار فیل در سر زمین رنگ بهیده شده و درون  
 محوطه که برای این کار ساخته ایم در آمده اند و مادر پسر راجه  
 و رنگ و مادر راجه و مرید با طاعت فوجدار کاروب و ظهور دولت  
 خواهی مامور شده مرخص گشتند و مقرر شد که میر سید محمد دیوان  
 رعایای ملک بادشاهی را که در قید آشامی بوده اند و از ابتدای  
 در آمدن شکر ظفر اثر بملک اشام تا این هنگام نجات یافته  
 بگواهی رسیده و دیگر مردم اشامی را که همراه عساکر فیروزی  
 مآثر آمده اند در سرکار کاروب علی قدر عالم زمینی که مزدوج  
 ساخته قوت خویش از آن حاصل نمایند قسمت کرده بدو برضی  
 از صنایع و محترود و توپچی را که لاین نوکری باشند در سرکار  
 بادشاهی بعنوان علوفه داری نگاهدارد و بدو بیوکن را که در

یکی از سزاکاران ملک بنگال را برکنه که سه هزار روپیه حاصل داشته  
باشد تخمoad دهد و میر سید محمد با سوز به پیام نمود و چهار ماه  
مستور امارت پناه دلیرخان از لکھو گره رسید و هشت  
زنجیر فین از جمله تر افیال بيشکش حال که مقام پیرا در حال  
داشتند بودند آورده و برای بقیه دیوان کسان خود گذاشت و  
در شیدخان که سابق از قبول فوج اردی کار و پ استناع نموده  
بود در یولا که از اوراق واقعه در بار عالم به اظہار گشت  
که این معنی پسندیده در گاد سلاطین پناه نیفتاد و موجب عتاب  
و خطاب گشته ب فوج اردی سرکار مزبور را ضعیف گشت  
نواب مستغنی عن الالقاب فوج اردی ولایت کار و پ  
را بنان مذکور تفویض نمود و جمعی دیگر از امراد منصبه اردو جهل  
کشتی جنگی و محمد بیگ نوکر سرکار خود را که قبل ازین در  
گواهی فوج اردو بود با چهار صد سوار و دو صد پیاده به راهی خان  
مشاد الیه تعیین نمود و بودن محمد بیگ را جمع نوکران خود  
و ده منزل کشتی جنگی دیگر در تمانه کبلی مقرر ساخت و محمد خلیل  
منصبه اردو بخشش دو اقد نویس گردانید بمهملا مهمات این صوب  
را با وجود غلبه امراض متفاد که اگر ثقل الم یکی از آنها بر اعظم  
جنار دل را سیات افتادی از اندک کاک و انبساط بسیار

منشور اگشتی بعد از آنکه تکلیف می‌باشد که این انتظامی داده بست  
 و ششم شهر رجب از مقام پانزده و یکشتی نشسته و کوچ  
 بر کوچ روانه گشت صلح مازندران که بری تله که سرداره ولایت  
 کوچ بهار است نزول فرمود و از راه و سایر اهل شکر نیز بعد از  
 پنج شش روز محاذی موضع مذکور رسید و از آب گذشته  
 و اسفند یارخان که همراه حاکم خان و راجه پسر و در سر  
 گهوره گهات و کوچ بهار نشسته بود آمده مازندران نمود و در  
 حرارت غیر طعناش ذات و الا صفات گشت و سعال  
 شدت کرده منجر بسلسل شد و با بنم سترجه از سرفه خون  
 تیره محرق آمدن گرفت و در آخر بنم بریم تله پیل یافت و چون  
 ضعف قوت گرفت قدرت بر قیام نماند و غش طاری شدن  
 نمود حکیم طهیر اردستانی از هوکلی بند و حکیم میرزا محمد از  
 نواحی آبرنگ و حکیم شفیعا از جهانگیر نگر حسب الطالب  
 رسیدند و بعد از ملاحظه نبض و مشاهده احوال حضار مجلس  
 در ابتصریجات و اشارات گفتند که ذخیره مویزی که کفایت  
 بر دفع مرض کند در خزانه طبیعت نماند و سعی در شفا و تلاش  
 در نجات از قانون طبابت بیرون است مگر حکیم علی الاطلاق  
 از دار الشفای \* و از امور غت فیهوشین \* صحبت دهد و مقدر

\* و هو علی کل شیء قدیر \* عمر و دوره \* تقدیر کرده باشد و آن  
 مستغنی عن الالقاء را اصلا میل بغذایانده اطباء بالمحاج و  
 اقتراح شود بای فرجنگ مساو صباح می خوانند و چون پس  
 از چند روز از تناول آن نیز ابا و امتناع نمود حکیم ظهیر که بسبب  
 همشهریت او با آن مستغنی عن الالقاء اطبائی دیگر تبعیت  
 قول و فعل او می نمودند غذا او را در آن منحصرا در شیر بز  
 ساخته صبح و شام یک یا له اران میداد و می گفت اگر در اخر  
 و ماسکه قوی باقی باشد و این شبر هضم شود دلیل بر صحت  
 خواهد بود و الا اگر تشت در طبیعت برسد زود تر آن  
 مستغنی عن الالقاء از الالم مرض نجات یافته در شبستان  
 عدم خواهد آسود آخر الامر شق ثانی که حکیم ظهیر گفته بود بظهور  
 آمد و طرفه آنکه اگر چه مجموع حکما متفق بودند که درین دار علاج منحصرا  
 در فصد بود اما در تشخیص مرض اختلاف کثیر داشتند  
 معتقد حکیم که یا خود آن بود که مذکور شد و حکیم ظهیر می گفت از ابتدا  
 که فت دق زوبانی عارض شده و در آخر منجر بسل گشته و  
 حکیم میرزا محمد می گفت استفاد نفث الدم بر سید و حکیم  
 شفیعیان استفاد قرص شش قاین بود و عوام و مردم  
 آشام را گمان آن بود که راجه اشام بان زده یعنی سحر کرده

القصد نواب مستغنی عن الالقاب بعضی وصایا در باب اعتناق  
 عبید و تفصیل و تکفین و ارسال عظام به نجف اشرف  
 علی خاکه التحیه والسلام و وقف بودن جمیع مملکاتی که در ایران  
 دارد به محمود بیگ بخشی بادشاهی که بشیوه حق پرستی و  
 راستی و صلاح و پرهیزکاری آراسته است فرمود و چون  
 شدت بیماری و عدم قدرت بر سواری از توجه بجانب  
 کوچ بهار مانع بود و از نزدیکان ولایت گذشتن و بدون  
 تسخیر بهمانگیر رفتن را غیرت و حمیت را دغ می گشت  
 نواب مستغنی عن الالقاب در ابتدا مکافه جهت خود ترتیب  
 داده قصد آن داشت که هر گاه اندک خفتی در مرض و قوتی  
 در مزاج برسد در نماز نشسته بکوچ بهار روانه شود و چون روز  
 بروز بل شب در روز مرض اشتداد و از دیانتی پذیرفت  
 مقرر نمود که امارت پناه دلیرخان با جمیع مردم بادشاهی و  
 پانصد سوار از نوکران نوابی بدان مهم متوجه گردد و تا در آمدن  
 امارت پناه آن ولایت و تسخیر شهر کوچ بهار خود در همین  
 موضع متمکن باشد و حاکم خان در آنجا نیز همراه امارت پناه  
 باشند و پس از دوروز تغییر این رای داده حاکم خان  
 در آنجا بروز را طلب فرموده و بعد از رسیدن آن دو عزیز



اطباء صاحب بیز معروضند شستند که چون هوای فخر پور  
 بهتر از هوای بری تله است اگر بخضر پور تشریف ببرند امید آن  
 هست که مرض درو بکمی نهد و طبیعت قوت گیرد نواب مستغنی  
 عن الالقاب فرمود که اکنون من در دست شما چون کودکی  
 ام در جنگ قوا پل و جوافظ هر چه بمصالح حال من اصوب دانید  
 بکنم آرید و بتوجه جانب جهانگیر نگر سر رضا جنبانید و شب  
 بست ششم شعبان عسکر خان را طلب فرمود و بهر  
 کوچ بهار نامزد کرده و اکثری از امراد منصبه را به راهی  
 خان مذکور تعیین نمود و صبح همان شب در وقتی که آن  
 مستغنی عن الالقاب را با چادر پائی برداشته بکشتی  
 در آوردند مرض من ساخت و سفیر مرکوبه خود بلکه کشتی حیات  
 خویش را جانب فخر پور باب راند و تاریخ دویم شهر  
 رمضان سنه ثلث و سبعین و الف بعد از ادای شهادتین  
 و آنچه از لوازم دین است نیم گهری از روز چهارم شب  
 ماند در دو گروهی فخر پور بالای کشتی منادی • واللله یدعوا  
 الی دارالسلام • والبیگ اجابت گزیده جان بجان افرین سپرد  
 و سنه ادای بهشت تاریخ رحلتش گشت • اللهم ارزقه  
 شفاعة لنبی وآله و اعلی عنه الماتم و زلاته • همان شب نفس

مخوف برحمت کریم جرم بخش را بخضر پور آورده در عمارتی  
 که بنا بر قرموده آن عفران پناه بعد از توجه بهم اشام احداث  
 شده بود، گذاشته و روز دیگر امارت پناه دلیر خان و احتشامخان  
 و دیگر اعزّه حاضر شده بعد از تغذیل و تکفین در عمارت مذکور  
 بان اندیشه که جسد شریف نفس را حسب الوعیه بنجف  
 اشرف برند، مانت بنجاب سپردند، هماندم که این ساخته  
 روی داد و کلر بنواب بخشیم المهاک محمد امین خان خائف  
 الصدق ان مشمول رحمت یزدان مرفوم ساخته بد اس چوکی  
 روانه درگاه سلاطین پناه نمودند و احتشام خان بدستور سابق  
 بقبط ملک و رای نگوتید اسس، بانتظام ممام یان و سایر  
 مقصد یان استفاد سم ماب مرتبه است یغان نموده، امارت  
 پناه، دلیر خان و سیادت و اقبال ایات تیر ع، اند و اهل  
 حرم محترم نواب منتفرت ماب در خضر پور و محل اقامت افتند،  
 منتظر نمودند، بگری نشسته.

• شعر •

- جهان چون کما تخانه بی در است •
- که هر لحظه در قبضه دیگر است •
- درین خانه رفیق زند پیر نیست •
- گرت بل پرواز چون تیر نیست •

